

وبلاگ خمر کهن

[Http://rendaan.persianblog.com](http://rendaan.persianblog.com)

شرح غزل از حافظ

ما در سرسره در ره میخانه نهادیم

مصصول دعا در ره جانانه نهادیم

در ضریح صد زاهد عاقل زند کاشتر

ایغ داغ که ما بر دل دیوانه نهادیم

سلطان لزل گنج غم عشق به ما داد

تا رو کرد در ایغ منزل ویرانه نهادیم

در دل ندهم ره پسر از ایغ مهر بتاخ را

مهر لب او بر در ایغ خانه نهادیم

در ضرقه از ایغ بیدر منافق نتوان بود

بنیاد از ایغ شیوه زندانه نهادیم

چو خ مررود ایغ کاشتر سرگشته که کافر

جانخ در سر کاش گوهر یک دانه نهادیم

السنه لاکه چو ما بر دل و ریغ بود

کاش را که لقب عاقل و فرزانه نهادیم

قانع به خیال ز تو بودیم چو حافظ

یا رب چه گداهست و بیگانه نهادیم

حال و هوای غزل عارفانه است و می دانیم که در کلام حافظ معانی عارفانه مکرر با تعبیرهای زندانه بیان می شود و می و میخانه هم معنای عارفانه دارد. [۱]

- ۱- ما درس سحر در ره میخانه نهادیم / محصول دعا در ره جانانه نهادیم
درس سحر: درسی که هنگام سحرگاه خوانده شود. / حافظ بارها از درس صبحگاه یاد کرده است:
(مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول / ز ورد نیم شب و درس صبحگاه رسید)
گاه هست که درس حافظ مثل سایر درس ها محترمانه و مودبانه نیست؛ بلکه مایه رونق میکده است. مانند:
(سالها دفتر ما در گرو صهبا بود / رونق میکده از درس و دعای ما بود) و نیز همین غزل
ولی گاه نیز از درس خود که درس قرآن است به احترام تمام یاد می کند

دعا: از مفاهیم کلیدی شعر حافظ است. دعا، رکن شریعت و طریقت است.
در ره نهادن: در مصراع اول و دوم یعنی صرف کردن، خرج کردن، اختصاص دادن فدای چیزی کردن. [۲]

۲- در خرمن صد زاهد عاقل زند آتش / این داغ که ما بر دل دیوانه نهادیم
در خرمن آتش زند: تعبیر «خرمن سوختن» ریشه در زندگی روستایی دارد؛ یعنی خرمن را که هستی و نیستی و دار و ندار یک کشاورز است، آتش زند. یا اشاره به زند صاعقه به محصول و خرمن دارد. اما مجازاً یعنی از هستی ساقط کردن، ضربه کاری وارد کردن، به خاک سیاه نشان دادن و... [۲]

معنی - می گوید: دل ما دیوانه بود و به ناچار برای معالجه آن را با آتش عشق داغ کردیم و حرارت این داغ آنقدر است که می تواند محصول زهد صد زاهد عاقل را (که بر عقل نگیه دارند و از عشق بیخبرند) یکجا بسوزاند. [۲]
این داغ، داغ دل عاشقان حق است که اگر زاهدان مدعی عقل آن را درک کنند، حاصل یک عمر زهد و پرهیز خود را ناچیز می بینند [۱]

۳- سلطان ازل گنج غم عشق به ما داد / تا روی در این منزل ویرانه نهادیم
سلطان ازل: همان استاد ازل یا خداوند است. که غم عشق او برای عاشقانش گنج است.
تا: از روزی که
معنی: از روزی که ما زهد ریایی را رها کردیم و به این ویرانه-خرابات، میکده، عالم زندان-روی آوردیم، غم این عشق ما را شاد می کند؛ مثل این که گنجی یافته باشیم. [۱]

گنج و ویرانه: گنج غم یار در دل ویرانه؛ یادآور حدیث قدسی دانا عند المنکسره فلوبهم من اجله (من با دلشکستگان خویش نزدیکم) است. رابطه غم با خرابات این است که در خرابات (میخانه)، به مدد می، غم را زائل می سازند.
رابطه گنج و ویرانه روشن است؛ می گویند که گنج در خرابه (ویرانه) ها یافت می شود. [۲]
می گوید از وقتی به جهان آمدیم، خداوند غم عشق را در دل ما آفرید. گنج در ویرانه است و جهان ویرانه؛ و گنجی که در ویرانه ی جهان یافت می شود، غم عشق است که خدا آن را به آدم داد. [۳]

۴- در دل ندهم ره پس از این مهر بتان را / مهر لب او بر در این خانه نهادیم
بتان: خوبرویان، دلبران زیبارو که مانند بت عزیز و آراسته اند. [۲] مهر بتان به طور کلی یعنی دلبستگی به لذت های این دنیا [۱]
منظور از «خانه» در مصراع دوم، «دل» است که عاشق حق آن را خانه ی خدا می داند.
لب و دندان محبوب را به مناسبت سرخی و ظرافت به مهر خانم (مهری که بر انگشتری عقیق نقش می کنند) تشبیه کرده است و می گوید با این مهر در خانه دل را مهر و موم کرده ایم و چنین است که دیگر محبتی در آن راه نخواهد یافت. حاصل معنی اینکه: از وقتی که از لب معشوق بوسه ای گرفته ام، دلم منحصرأً به او توجه دارد و کسی دیگر را در این خانه راه نیست.

۵- در خرقة از این بیش منافق نتوان بود / بنیاد از این شیوه ی زندانه نهادیم
معنای بیت: حال که نمی خواهیم خرقة ریایی را تحمل کم و به نفاق ادامه دهیم، بنیاد شیوه ی زندانه را می گذاریم.
مصراع دوم این معنی را می دهد که: برای بریدن از نفاق و ریاکاری، پایه کار را بر زندی نهادیم. [۱]
همین مضمون را در جایی دیگر نیز بیان کرده است:

در خرقة چو آتش زدی ای عارف سالک / جهدی کن و سرخلقه ی زندان جهان باش
بیشتر از این نمی توان با حالت نزوی و دورویی در خرقة زهد زندگی کرد، ما اساس زهد را از این روش زندانه برانداختیم.

۶- چون می رود این کشتی سرگشته؟ که آخر / جان در سر آن گوهر یكدانه نهادیم
این کشتی سرگشته، وجود این عاشق حق است که نجلی حق او را حیران و سرگشته کرده است... گوهر یكدانه در اینجا، پروردگار است. (گوهر یكدانه یعنی مرواریدی که در صدف تنها به وجود می آید و در جواهرشناسی این مروارید بیشتر می آرد). [۱]

معنی بیت: معلوم نیست که این کشتی سرگشته ی طوفان زده بی لنگر چگونه پیش می رود و چه سیر و سرانجامی خواهد داشت. ولی آنچه مسلم است، در راه آن گوهر یكدانه جان خواهیم باخت. [۲]
معلوم نیست که این کشتی بی هدف چگونه حرکت می کند که ما برای بدست آوردن آن مروارید گرانبها. جان خود را از دست دادیم [۳]

۷- المنه لله که چو ما بی دل و دین بود / آن را که لقب عاقل و فرزانه نهادیم
این بیت بازگشتی به بیت دوم است؛ عاقل و فرزانه همان زاهد عاقل است که حافظ در او عقل و کمالی نیافته و سرانجام او هم دل از کف داده و آن صلاح و زهد ریاکارانه را رها کرده است. [۱]
شکر خدا که آن کسی را که عاقل و فرزانه لقب داده بندیم، مانند ما دل و دین نداشت (او هم مثل ما پرهیزگار نبود) [۳]

۸- قانع به خیالی ز نو بودیم چو حافظ / یا رب چه گدا همت و بیگانه نهادیم
مخاطب بیت، محبوب ازل و ابد است. ما زندان، مثل حافظ، در آن روزگار «ورد نیمشب و درس سحرگاه» می بنداشتیم که خدا را می شناسیم و به پندار آن قانع بودیم. خدا یا چه دون همت و گونه نظر بودیم. و از آنچه اکنون درمی یابیم چه بیگانه بودیم! (حافظ، زندان و صاحب‌دلان را بیشتر شناسای حق می داند) [۱]
خیال: وهم و گمان و صورتی که در خواب یا بیداری به نظر رسد. شیخ و پیکری که به وسیله ی صورت چیز دیگری محسوس شود. مانند صورت اشیا در چشم و آینه [شرح مثنوی شریف- فروزانفر]
این خیال با «خیال» به کسر اول، به معنای مخیله و تخیل فرق می کند.
در این بیت «یا رب» برای بیان تعجب و شگفتی به کار رفته است.

همت: در شعر حافظ و در زبان فارسی، دو معنی عمده دارد: ۱- بلند نظری و بلند طبیعی و اراده ی بالا
۲- به معنای غرمانی- «همت عبارتست از توجه قلب با تمام قوای روحانی خود به جانب حق، برای حصول کمال در خود یا دیگری» مشهور است که در یکی از لشکرکشی های محمود غزنوی به هند، چند تن از مرناضان به معبدی نشسته و همت به میراندن محمود از راه دور بسته بودند و محمود از اثر آن بیمار شده بود و اطبا از علاج او عاجز مانده بودند. یکی از اهل باطن چاره ای اندیشید، از این قرار که وانمود کنند که محمود از بیماری مرموزش شفا یافته است. نا در طبل شادی کوفتند و این شادی وشایعه را به گوش مرناضان همگن رساندند و خلل در اراده و همت آنان افتاد و دنباله کار را رها کردند و محمود جان به در برد. [۲]

۱- درس حافظ- دکتر محمد استعلامی

۲- حافظ نامه - بهالدین خرمشاهی

۳- شرح حلفظ- دکتر خلیل خطیب رهبر

مصطفیٰ عزیززاده

Mo.Alizade26@yahoo.com

WWW.Rendaan.Persianblog.com